

# بررسی نظریه سازه‌انگاری در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل و لزوم به‌کارگیری آن در راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

ابوالقاسم مجتهدی زنجیرآباد\*

محمد رحیم عبوضی\*\*

## چکیده

در این مقاله سعی شده است که ریشه‌های نظریه سازه‌انگاره در روابط بین‌الملل و چگونگی تأثیرپذیری این نظریه از روش‌شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها و هستی‌شناسی‌های پیش از خود را مورد بررسی قرار دهد. سازه‌انگاری به‌عنوان یک رویکرد جدید در مطالعات روابط بین‌الملل با ایجاد رابطه میان واقعیت‌های عینی و تفسیرهایی که از این واقعیت‌ها در ذهن مفسران این حوزه مطالعاتی ساخته می‌شود، به دنبال ایجاد نگرشی جدید در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیازمند شناخت و به‌کارگیری این رویکرد در مناسبات سیاسی و بین‌المللی خود است، از این‌رو، در مقاله حاضر پس از تبیین مسئله، سؤال اصلی، فرضیه و چارچوب نظری مورد تأکید برای چارچوب‌بندی این مقاله، به‌منظور آشنایی بیشتر با ابعاد نظری و عملی نظریه سازه‌انگاره، ریشه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی مورد بررسی و مطالعه قرار خواهد گرفت و بر لزوم و مزیت این نظریه در میان نظریات روابط بین‌الملل به‌منظور استفاده از آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود.

**واژه‌های کلیدی:** سازه‌انگاری، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی، هویت

---

\* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، دانشکده علوم سیاسی، ایران،  
abolghasemmojtahedi@gmail.com تهران

\*\* استاد، دکترای علوم سیاسی، عضو هیأت علمی دانشگاه شاهد، ایران، تهران  
ra.eivazi@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۸/۲۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۲۳

فصلنامه راهبرد، سال بیست‌وهفتم، شماره هشتادونه، زمستان ۱۳۹۷، صص ۲۰۵-۱۷۷

## مقدمه

نظریه‌های موجود در دانش سیاسی (اعم از حوزه‌های مطالعاتی اندیشه‌ای، جامعه‌شناختی، روابط بین‌الملل و غیره) متأثر از هستی‌شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها و به تبع آن روش‌شناسی‌های موجود در حوزه مطالعاتی دانش سیاسی به وجود می‌آیند. این نظریه‌ها و امدار پیشینه‌های پژوهشی و رویکردهای مطالعاتی هستند که مسیر و نوع نگاه آن نظریه‌ها را مشخص می‌سازد. نظریه سازه‌انگاران<sup>1</sup> در مطالعات روابط بین‌الملل نیز از این قاعده استثنا نیست.

در مقاله حاضر سعی شده است از چشم‌اندازی معرفت‌شناسانه، ریشه‌های اندیشه‌ای و جامعه‌شناختی نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل را مورد مطالعه قرار دهیم و نظریه سازه‌انگاری را به‌عنوان راهبردی کلان که به‌کارگیری آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند تحولات مثبتی را به همراه داشته باشد، مورد بررسی قرار دهیم. دلیل اینکه چرا این نظریه در سال‌های معاصر توانسته است به‌عنوان یک نظریه راهبردی در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل عمل کند را مشخص سازیم.

پرسش اصلی ما در پژوهش حاضر معطوف بر این مسئله است که نظم حاکم بر محیط بین‌الملل در جهان معاصر از کدام بنیادهای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تأثیرپذیری دارد و چرا نظریه سازه‌انگاری به‌عنوان راهبردی جدید در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل می‌تواند تبیینی کارآمد از این نظم نوین حاکم بر روابط بین‌الملل ارائه دهد؟

پرسش فرعی ما نیز به تبعیت از اصول و مبانی نظری، نظریه سازه‌انگاران متوجه این موضوع است که آیا جمهوری اسلامی ایران در پیگیری اهداف و راهبردهای خود نیازمند استفاده از چنین نگرش‌هایی برای چارچوب‌بندی اهداف و راهبردهای سیاست خارجی خود است؟

فرضیه اصلی پژوهش حاضر نیز بر این موضوع تأکید دارد که نظم حاکم بر روابط بین‌الملل در جهان معاصر متأثر از دیدگاه‌های جدیدی است که تبیینی توأمانی و برساختی از روابط حاکم بر محیط بین‌الملل دارد. نظریه سازه‌انگاری نیز به تبعیت از این دیدگاه‌ها به دنبال ایجاد نگرشی سوابژکتیویستی (سوژه/ابژه‌محور) از روابط بین‌الملل است که میزان تأثیرپذیری و تأثیرگذاری اعضای نظام بین‌الملل بر یکدیگر، بر اساس واقعیت‌های برساخته شده توسط کارگزاران نظام بین‌الملل و همچنین تأثیرگذاری موضوعات مطروحه در ساختار نظام بین‌الملل بر رفتار اعضا (تأثیر ساختار بر کارگذار و تأثیر کارگذار بر ساختار) را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. جمهوری اسلامی ایران برای پیشبرد اهداف بین‌المللی خود نیازمند چنین الگویی است.

درواقع، نظریه سازه‌انگاری به دنبال تبیینی از نظام بین‌الملل است که واقعیت‌های موجود در آن برساخته روابط میان اعضا است و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این روابط از محیط روابط بین‌الملل شاکله اصلی این واقعیت‌ها را شکل می‌دهد. همه کنش‌هایی که در فضای بین‌الملل شکل می‌گیرد در ساخت و معناسازی این واقعیت‌ها تأثیرگذارند و هویت‌ها و منافع بازیگران عرصه روابط بین‌الملل نقش مهمی در برساخته شدن این واقعیت‌ها ایفا می‌کنند و روابط میان بازیگران عرصه روابط بین‌الملل بر اساس همین معناسازی‌های برساخته شده شکل می‌گیرد.

## ۱. چارچوب نظری

مطالعات روابط بین‌الملل در معنای عام آن به حوزه‌ای از مطالعات دانش سیاسی اطلاق می‌شود که برخی نویسندگان عنوان آن را برای بررسی روابط سیاسی میان دولت در سطح بین‌المللی به کار برده‌اند و درواقع آن را با سیاست بین‌المللی

یکسان گرفته‌اند، زیرا در عصر حاضر ملت‌ها واحدهای سیاسی هستند. برخی دیگر نیز روابط بین‌الملل را شامل سیاست بین‌المللی، اقتصاد بین‌المللی، ارتباطات بین‌المللی، حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی دانسته‌اند (بشیریه، ۱۳۹۶: ۲۱۳). می‌توان چنین عنوان کرد که بررسی موضوع روابط بین‌الملل که بخشی از علم سیاست است و به تازگی نیز ابعاد گسترده‌تری یافته، موضوعی بسیار پیچیده است؛ زیرا دربرگیرنده موضوعات سیاست بین‌المللی، روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است. با این پیش‌فرض، حوزه تخصصی‌تر «روابط بین‌الملل» بخشی از این مطالعات را شامل می‌شود که به اعتقاد یورگن هارتمن<sup>۱</sup> این حوزه مطالعاتی نظر خود را فقط به بازیگران سیاسی و محتوای آن معطوف نمی‌کند، بلکه به صورت عمومی و کلی به بررسی عملکرد بین کشورها، دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، امنیت، رفاه و حاکمیت می‌پردازد و به همین علت، رهبران مذهبی، گروه‌های ذی‌نفوذ، شرکت‌ها، احزاب، گروه‌های فعال مخفی و اتحادیه‌های تروریستی، موضوعات روابط بین‌الملل است (هارتمن، ۱۳۹۴: ۲).

اما از چشم‌اندازی که پژوهش حاضر سعی در تبیین نظم حاکم بر روابط بین‌الملل دارد، توجه ما بیشتر به موضوع نظریه‌پردازی در این رشته است و در واقع نگاهی معرفت‌شناسانه بر موضوعات مطروحه در این حوزه پژوهشی دارد تا از این طریق بتوان الگویی مناسب برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در روابط بین‌المللی ارائه دهیم.

بدون شک یکی از مهم‌ترین دستاوردهای هر رشته علمی یا حوزه مطالعاتی را دستاوردهای نظری آن تشکیل می‌دهد. آن‌چنان‌که واسکز<sup>۲</sup> در این‌باره عنوان می‌کند نظریه، شناخت را در یک هم‌نهاد<sup>۳</sup> ترکیب می‌کند و جهان را با ایجاد ارتباط میان پدیده‌هایی که ظاهراً نامرتبط و بی‌معنا هستند، برای ما معنادار می‌کنند (Vasquez, 1997: 217). نظریه‌ها در شکل‌دهی و معنامندسازی موضوعات گوناگون دخیل هستند و خود این نظریه‌ها در تأثیرپذیری از هستی‌شناسی‌ها و

- 
1. Jurgen hartmann
  2. vasquez
  3. synthesis

معرفت‌شناسی‌های موجود در هر حوزه مطالعاتی شکل می‌گیرند و در پی توضیح پدیده‌های عینی و مقولات ذهنی هر موضوعی از طریق این هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌ها هستند؛ بنابراین مکاتب و نظریه‌های موجود در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل نیز در مواجهه با هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌های موجود در دانش سیاسی قوام می‌یابند و دوام پیدا می‌کنند. باید توجه داشت که در حوزه نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل ما با دو دسته از آثار و فعالیت‌های نظری روبه‌رو هستیم. از یک‌سو، در نظریه‌پردازی «رده اول»<sup>۱</sup> در مورد ساختار و پویایی نظام بین‌الملل نظریه‌پردازی صورت می‌گیرد. چنین نظریه‌هایی می‌کوشند به فهم ما از سیاست جهانی به شکل نظریه‌های محتوایی کمک کنند که نمونه این نظریه‌ها را می‌توان در واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی، لیبرالیسم، نهادگرایی نئولیبرال و غیره دید. از سوی دیگر، در نظریه‌پردازی «رده دوم»<sup>۲</sup> به مسائل «فرانظری»<sup>۳</sup> پرداخته می‌شود که هدف از آن نیز افزایش فهم ما از سیاست جهانی است، اما از طریق غیرمستقیم و با تمرکز بر مسائل هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و نمونه آن را می‌توان در نظریه‌های فمینیستی و انتقادی روابط بین‌الملل و بحث‌های پساتجددگرایان دید (Wendt, 1991: 383).

نظریه سازه‌انگاری در ردیف نظریه‌های نوع دوم قرار می‌گیرد، با این تفاوت که این الگوی راهبردی، متأثر از هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پسا پست‌مدرنیسم شکل گرفته است و به دنبال تبیینی از نظام بین‌الملل است که هم از نگاه‌های جزمیت‌گرا، کلیت‌گرا و اثبات‌گرایانه دوره مدرنیته عبور می‌کند و هم از سیالیت و نسبیت‌گرایی بی‌انتهای پست‌مدرنیسم دوری می‌کند.

در واقع، نظریه سازه‌انگاری به‌عنوان فرانظریه‌ای در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل در نظر گرفته می‌شود که از حوزه مطالعاتی جامعه‌شناسی و اندیشه سیاسی در غرب نشأت گرفته است. به اعتقاد نویفلد مباحث فرانظری در روابط بین‌الملل، حوزه‌ای از مطالعات روابط بین‌الملل است که می‌کوشد پاسخ دهد «چه

- 
1. First order theorizing
  2. Second order theorizing
  3. Metatheoretical

چیزی به یک نظریه خوب شکل می‌دهد؟» همان‌گونه که معنای واقعیت وابسته به نظریه‌هاست، نظریه نیز به‌نوبه خود وابسته به بازاندیشی فرانظری است تا کفاف آن تضمین شود (Neufeld, 1994: 12).

در نظریه سازه‌انگاری از آنجا که منافع از روابط فی‌مابین حاصل می‌شود و روابط دولت‌ها با هم بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائل هستند. هویت یک امر رابطه‌ای است که به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است. عمل نسبت به دیگران بر اساس معنایی است که نسبت به آن کارگزار وجود دارد. همچنین اولویت‌های بین‌المللی کارگزاران بر اثر جامعه‌پذیری درون جامعه بین‌الملل حاصل می‌شود. نگاه سازه‌انگاران به هنجارها و قواعد نیز مهم است. آنها بر این اعتقادند که هنجارها در پی فرایندهایی مانند تعاملات به وجود می‌آیند. این نظریه بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند که همه کنش‌های انسانی در فضای اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند و این معنا سازی است که به واقعیات جهانی شکل می‌دهد. در نظریه سازه‌انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند، هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این «فرایند» است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۱۴).

از اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ سازه‌انگاری به یکی از نظریه‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است. تا هامو، سازه‌انگاری را چارچوبی برای تحلیل روابط بین‌الملل می‌داند که ریشه آن به جامعه‌شناسی برمی‌گردد و فرضیات مشترکی با مکتب انگلیسی دارد. در این رهیافت دولت‌ها به‌مثابه موجودات اجتماعی هستند که رفتارشان از قواعد، هنجارها، نهادها و هویت‌ها مشتق شده است. وی سازه‌انگاری را به‌عنوان یک جایگزین نظری در مطالعه روابط بین‌الملل می‌داند (لینکلتر، ۱۳۸۶: ۲۱۰). رویس اسمیت، سازه‌انگاری را به دو دسته فراملی و داخلی (اجتماعی) تقسیم می‌کند که در سطح بین‌الملل بر نقش هنجارهای بین‌المللی و در سطح داخلی بر هنجارهای درون جامعه اشاره دارد (Wiener, 2003: 54). در چارچوب تحلیل سازه‌انگاری نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک

سلسله تعاملات، رفتارهای عقلایی و در چارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌الملل تقلیل داد، زیرا تعاملات دولت‌ها بر اساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده شکل نگرفته است. بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها شکل می‌یابند یا باعث تشکیل هویت می‌شوند (Checkel, 1998: 324-348).

این نظریه ابتدا بیشتر با نام الکساندر ونت شناخته می‌شد، ولی به دنبال ناتوانی نظریه‌های سنتی در پیش‌بینی تحولات جهانی، توسط اندیشمندان دیگر رشد و گسترش یافت و در حال حاضر یکی از نظریه‌های غالب در روابط بین‌الملل است. از اندیشمندان برجسته سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل می‌توان به استفان وارینگ، میچل بارنت، نیکلاس اونف، کاتزنشتاین، راگی، ویور، چکل و انتونی کلارک اشاره کرد.

چکل به تقسیم‌بندی رهیافت سازه‌انگاری پرداخته است. وی این رهیافت را به سه دسته هویتی، تفسیری و رادیکال/انتقادی تقسیم می‌کند. سازه‌انگاری هویتی که مکتب حاکم در ایالات متحده است به بررسی نقش هنجارها و در موارد معدودتری به نقش هویت‌ها در شکل‌گیری نتایج سیاست بین‌الملل می‌پردازد. اندیشمندان این دسته از لحاظ معرفت‌شناسی پوزیتیویست هستند که بیشتر به تأثیر یک پدیده بر پدیده دیگر می‌پردازد (تأثیر علی هنجارها). سازه‌انگاری تفسیری که عمومیت بیشتری در اروپا دارد به بررسی نقش زبان در ساخت واقعیت اجتماعی می‌پردازد که از لحاظ معرفت‌شناسی پست-پوزیتیویست هستند. در این نظریه به تأثیر a بر b پرداخته نمی‌شود، بلکه به مقدوربودن (ممکن و شدنی بودن آنها می‌پردازد) و به تشریح مضمون هویت دولت‌ها در یک مورد خاص می‌پردازد. سازه‌گرایی رادیکال/انتقادی از کانون‌های زبان‌شناختی حمایت و پشتیبانی می‌کند، اما با تأکید بر بازتولید هویت‌ها دارای یک بعد هنجاری صریحی است. هر دو سازه‌انگاران تفسیری و رادیکال/انتقادی، منابع اساسی نظری‌شان به رهیافت زبان‌شناختی ویتگنشتاین برمی‌گردد و در تحلیل‌هایشان با تأکیدی که بر گفتمان‌های فکری، معرفتی و بازی‌های زبانی دارند در جرگه پست‌مدرن‌ها قرار

می‌گیرند (امیرمحمدی، ۱۳۹۴).

دایز سازه‌انگاری را به دو دسته اجتماعی و نظری تقسیم می‌کند. در نوع اجتماعی آن به صفت یا کیفیت واقعیت اجتماعی پرداخته می‌شود (کاتزنشتاین و گیدنز) و نوع نظری آن به شرایط و وضعیت دانشمندان از واقعیت می‌پردازد. معمولاً تأکید صرف بر هویت و فاکتورهای ایده‌ای در روابط بین‌الملل به معنای سازه‌انگار بودن و تحلیل سازه‌انگارانه از بحث یا موضوع نیست (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۶۰).

هاوتن اشتراکات میان شاخه‌های مختلف سازه‌انگاری را به صورت زیر بیان می‌دارد:

الف) نخستین اشتراک؛ تفاوت میان حقایق تأسیسی و مفروض است، اینکه مسائل اطراف بستگی به عقاید ایده‌ای ما به آنها دارد. تقریباً تمام سازه‌انگاران به فاکتورهای ایده‌ای در تعیین حقایق اجتماعی توجه دارند.

ب) دومین اشتراک؛ این است که در این نظریه ساختار و کارگزار متقابلاً ساخته می‌شوند و یکی بر دیگری برتری و تسلط ندارد.

ج) سومین اشتراک؛ این نظریه‌ها در این است که ایده‌ها و هویت‌ها منافع دولت‌ها را شکل یا تکوین می‌دهند و سازه‌انگارها تأکید خاصی بر ایده‌های جمعی و هنجارها دارند، همان‌طور که سیکینک<sup>۱</sup> و فیننمور<sup>۲</sup> نوشته‌اند، فاکتورهای ایده‌ای قابل تقلیل به اشخاص نیستند.

د) چهارمین فاکتور مشترک؛ را هویت‌ها می‌داند که این مورد توسط انسان‌ها و ایده‌هایشان ساخته می‌شود (ونت، ۱۳۸۵: ۲۲۷).

با توجه به توضیحاتی که درخصوص چگونگی شکل‌گیری نظریه سازه‌انگاری، رویکردها و نگرش‌های موجود در این نظریه داشته‌ایم، اکنون می‌توان به ریشه‌های اندیشه‌ای و چگونگی وامداری این نظریه از هستی‌شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌های موجود در اندیشه غربی پرداخت.

---

1. Sikkink

2. Finnemore



## ۲. ریشه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نظریه سازه‌انگاری

### ۲-۱. ریشه‌های هستی‌شناختی نظریه سازه‌انگاری

هستی‌شناسی<sup>۱</sup> درخصوص چیستی، چرایی و چگونگی هستی بحث می‌کند. تولید فکر، اندیشه و دستیابی به نظریه‌های موجود در دانش سیاسی منوط به شناخت، تفکر و ایجاد ارتباط منطقی میان پدیده‌های عینی، روابط فردی و اجتماعی آنها و تفکر در چیستی و چرایی مقولات ذهنی و پرسش از ماهیت وجودی آنهاست. هستی‌شناسی دانش سیاسی در رشته روابط بین‌الملل از طریق اندیشیدن در چیستی و چرایی این رخدادهای سیاسی و معقولات مفهومی ماهیتاً سیاسی قابل تبیین است و پژوهشگر در عرصه دانش سیاسی باید توجه و دقت نظر خود را در وجه علمی<sup>۲</sup> آن، به بسترهای سیاسی و اجتماعی رخدادها، چگونگی شکل‌گیری این رخدادها، دلایل به وجود آمدن آن، میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن از عوامل محیطی و سیاسی دیگر و همچنین پیش‌بینی سرانجام این رخداد سیاسی، معطوف سازد و در وجه اندیشه‌ای<sup>۳</sup> آن، به چیستی مفاهیم سیاسی، ریشه‌های وجودی و ارائه نظریاتی درخصوص عملیاتی و اجرایی کردن آن توجه داشته باشد.

نظریه سازه‌انگاری، یک فرانظریه در مطالعات روابط بین‌الملل به حساب می‌آید. یکی از ابعاد فرانظری در روابط بین‌الملل بعد هستی‌شناختی آن است که به تعبیری زمینه اکتشاف یا در مقام گردآوری است و به مفروضه‌های بنیادین در مورد جوهره سیاست بین‌الملل به‌عنوان عرصه‌ای خاص از عمل سیاسی اشاره دارد. این مفروضه‌ها یا پیش‌فرض‌ها به باورهای پایه در مورد سرشت قوام‌بخش واقعیت اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شوند، یعنی بنیادی‌ترین اندیشه‌ها درباره سرشت غایی یا جوهره چیزها (Griffiths, 1992: 10). دسلر هستی‌شناسی را تعیین مرجع انضمامی یک گفتمان تبیینی می‌داند، یعنی «ساختارهای جهان واقعی (اشیاء

- 
1. Ontology
  2. Science
  3. Thought

و واحدها) و فرایندهایی که یک نظریه مطرح می‌کند» و در تبیین و تفسیر خود به آنها می‌پردازد (Dessler, 1989: 445). این تعاریف به وجه چیستی هستی‌شناسی اشاره دارند که رویکردی جوهرشناسانه از محیط بیرونی و مفاهیم درونی را در نظر می‌گیرند.

هستی‌شناسی به این معناست که جهان از چه عناصر و اجزایی تشکیل شده و آن عناصر و اجزاء چگونه عمل می‌کنند. این وجه از ادراک به‌وضوح کانون اصلی توجه سازه‌انگاران را تشکیل می‌دهد، کما اینکه، بسیاری برآنند که مهم‌ترین مساهمت، سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در بعد هستی‌شناختی است و سازه‌انگاران اساساً کانون بحث حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند. در این دیدگاه، توجه سازه‌انگاران به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌هاست. تأکید آنها بر «نقش تکوینی عوامل فکری» است که آنها را در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و درعین حال به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی، آنها را از پسا‌ساختارگرها متمایز می‌سازد. در برداشت هستی‌شناختی سازه‌انگاران دسلر از مدل گشتاری<sup>۱</sup> ساختار بین‌المللی؛ ساختار هم شامل منابع (به معنای خصوصیات فیزیکی تشکیل‌دهنده توانمندی) است و هم قواعد (یعنی رسانه‌هایی که کنشگران از طریق آنها با هم ارتباط برقرار می‌کنند و میان کنش‌های خود هماهنگی ایجاد می‌نمایند). بنابراین استفاده از منابع و توانمندی‌ها در چارچوبی معنایی صورت می‌پذیرد. قاعده به معنای فهم این مسئله است که در یک شرایط اجتماعی خاص چگونه باید عمل کرد (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۳۲۴). جان راگی نیز مهم‌ترین خصوصیت متمایز سازه‌انگاری را در قلمرو هستی‌شناسی می‌داند. او بر آن است که سازه‌انگاری سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناسی رابطه‌ای<sup>۲</sup> می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۲۲۶).

---

1. Transformation model

2. Relational

بنابراین در سطح هستی‌شناختی، سازه‌انگاری با ارتقای سطح بحث از معرفت‌شناسی (جریان غالب در مدرنیته) بحث را به هستی‌شناسی کشانده و تلقی ذات‌گرایانه از موجودیت جهان، معرفت، انسان، اخلاق، قواعد و حقیقت را به مسئله‌ای برای اندیشیدن بدل می‌کند و مایل است جهان و موجودیت‌های آن را «در حال شدن» ببیند تا «بودن». سازه‌انگاری با نفی تقدم‌های ذاتی به تکوین متقابل جهان و انسان، عین-ذهن و ساختار-کارگزار باور دارد. در این دیدگاه، جهان جز در آگاهی انسان وجود ندارد، ولی انسان نیز موجودی «در جهان» است و برحسب «مکان» و «زمان» شکل گرفته است و جهان را در این چارچوب درک می‌کند، در آن دست به کنش می‌زند و از این طریق آن را معنادار می‌کند و می‌سازد (ونت، ۱۳۸۵: ۱۲۲).

## ۲-۲. ریشه‌های معرفت‌شناختی نظریه سازه‌انگاری

در بحث معرفت‌شناسی<sup>۱</sup> باید ابتدا این موضوع عنوان شود که معرفت‌شناسی سطحی از تحلیل‌های فلسفی را شامل می‌شود که به دنبال شناخت از شناخت‌های دیگر است. در واقع، معرفت‌شناسی بنیانی فلسفی برای ایجاد انواع معرفت را که ممکن است بتوانیم کسب کنیم، مهیا می‌سازد و معیاری است برای اینکه تصمیم بگیریم چطور معرفت می‌تواند به‌درستی به‌صورت منطقی سنجیده شود (Crotty, 1998: 8).

نظریه سازه‌انگارانه در سطح معرفت‌شناختی آن، از التقاط نگرش‌های مادی‌گرا (اثبات‌گرایی) و تفسیرگرا شکل گرفته است. از نظر تاریخی، علوم اجتماعی-به‌طور عام و جامعه‌شناسی به‌طور خاص- تحت ملاحظه‌های اندیشه‌های اثباتی مورد استفاده علوم طبیعی متولد شدند. در نیمه قرن نوزدهم، زمانی که بررسی پدیده‌های اجتماعی به سوژه مطالعه علمی تبدیل شد، پارادایم علوم طبیعی تسلط داشت؛ از این‌رو، ناگزیر این رشته جدید، الگوی علوم طبیعی را برگزید. کوربتا<sup>۲</sup> معتقد است که پارادایم اثباتی چیزی بیشتر از: «مطالعه واقعیت

---

1. Epistemology

2. Corbetta

اجتماعی با بهره‌گرفتن از چارچوب مفهومی، فنون مشاهده و سنجش، ابزارهای تحلیل ریاضی و رویه‌های استنباط در علوم طبیعی نیست» (محمدپور، ۱۳۸۹: ۱۷۵).

از سوی دیگر، جریان معرفت‌شناسانه برساختی / تفسیری؛ با توجه بر فهم‌هایی که از طریق تفسیر واقعیت‌های اجتماعی دارد، بر واقعیت‌های برساخته‌ای تأکید می‌کند که به پیروی از تأویل‌گرایی، تفاوتی بنیانی بین موضوع‌های علوم طبیعی و انسانی قائل می‌شود و معتقد است که برای فهم موضوعات انسانی، باید به فهم روابط جهان اجتماعی روی آورد؛ چراکه روابط میان انسان‌ها از طریق ارتباطات روزمره آنها برساخته می‌شود و در این چارچوب انسان نیز به‌عنوان موجودیتی زمینه‌مند درک می‌شود که اگرچه سازنده جهان است، ولی خود نیز در جامعه شکل یافته است. در این خصوص، گیدنز عنوان می‌کند: «تفاوت میان جهان اجتماعی و طبیعی این است که دومی خود را سرشار از معنا نمی‌سازد. [در جهان اجتماعی] معانی به‌وسیله انسان‌ها در جریان زندگی عملی آنها و به‌عنوان پیامدهایی از تلاش آنها برای تفهم یا تبیین آن زندگی برای خودشان به وجود می‌آیند. از طرف دیگر زندگی اجتماعی به‌وسیله کنشگران شایسته دقیقاً برحسب تولید و بازتولید نظام معانی که به‌وسیله آنها تجربه‌های خود را سازمان‌دهی می‌کنند، تولید می‌شود» (گیدنز، ۱۹۷۴: ۷۹).

درواقع، در معنای رئالیست، شناخت «باور صادق موجه» در انطباق با امر عینی<sup>۱</sup> به دست می‌آید. درحالی‌که سازه‌انگاری با نفی استقلال امر عینی از ذهنیت، امکان شناخت استعلایی، عام و رها از ارزش را رد می‌کند، در مقابل معتقد است که جهان در ما «برساخته» می‌شود و شناخت نیز نه در انفعال ذهن که در مشارکت فعالانه آن در جهان به دست می‌آید. این ذهن نیز، به‌نوبه خود امری تکوین یافته است و در چارچوب جامعه، تاریخ و هویت خود جهان را می‌سازد و به شناخت دست می‌یابد (Vygotsky, 1987: 24-48).

از سوی دیگر، سازه‌انگاری در نفی ذات‌گرایی، رئالیسم را نیز به‌مثابه

دیدگاهی ذات‌انگار به واقعیت نفی می‌کند. سازه‌انگاری در نفی رئالیسم، با دو جبهه ایدئالیسم ذات‌گرا و پوزیتیویسم درگیر می‌شود و تلقی آنها از «واقعیت» را به‌عنوان امری مستقل از انسان که قواعد آن توسط سوژه قابل شناخت است را نفی می‌کند (Gergen, 2001: 7-8) و راه‌حلی میان‌برد در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد.

## ۲-۳. ریشه‌های روش‌شناختی

در سطح روش‌شناختی<sup>۱</sup> نیز نظریه سازه‌انگارانه از نگاهی توأمانی به دو روش واقع‌گرایی اثباتی و تفسیرگرایی پدیدارشناسانه به وجود آمده است و به دنبال ایجاد روشی تجربی / تفسیری از مسائل و موضوعات مطروحه در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل است. در واقع می‌توان سازه‌انگاری را موج جدیدی از روش‌شناسی‌ها در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل در نظر گرفت که این روش‌های جدید در غرب؛ تفسیر را متوجه امر تجربی می‌کند و هر دوی این نگرش‌ها و روش‌ها را با هم می‌پذیرد و برای واقعیت، وجه تفسیری قائل می‌شود. روش در این نظریه نه صرفاً سوژه‌محور هستند و نه ابژه‌محور می‌باشند. بنابراین نسبی‌گرایی محض نیستند، بلکه یک نسبی‌گرایی نسبی هستند. در واقع، نگاه تفسیری این دیدگاه‌ها را به‌طرف نسبت روش‌شناختی می‌برد، اما به دلیل اینکه تجربه نیز در امر شناخت حضور دارد نمی‌توانند نسبی‌گرایی مطلق باشند.

معینی‌علمداری (۱۳۸۵) در کتاب «روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست» عنوان می‌کند که دیدگاه‌های اخیر بین شناخت تفسیری و واقعیت نسبت برقرار می‌کنند که نتیجه آن لزوماً نسبی‌گرایی مطلق نیست. هر وقت این دیدگاه‌ها بین شناخت تفسیری و واقعیت رابطه برقرار نکنند، دچار نسبی‌گرایی می‌شوند. اما در آنجایی که میان تفسیر و واقعیت رابطه برقرار می‌کنند، در آنجا منظرگرا (پرسپکتیویسم) می‌شوند. اگر هم بین پرسپکتیوها نسبتی برقرار باشد این نسبت رابطه نسبت میان آنها را مشخص می‌کند و با بحث نسبی‌گرایی فلسفی تفاوت اساسی دارد. بنابراین سازه‌انگاری فرایند ساخته‌شدن دانش را فرایندی فعال و ایستا

می‌بیند که خود نظریه‌پرداز در آن درگیر است و در جریان انجام عمل تفسیر، تجربه‌های شخصی خود از پدیده‌های عینی را بازنمایی می‌کند. در بحث از روش، سازه‌انگاری مدعی این است که دانش امری درباره جهان نیست، بلکه جهان را در ذهن ما می‌سازد (معینی‌علمداری، ۱۳۸۵: ۶۱).

در حقیقت سازه‌انگاری بیشتر یک رهیافت روش‌شناختی است که خود از ترکیب دیگر روش‌ها تشکیل می‌شود و در تلاش است به نحوی نارسایی‌ها و کاستی‌های نظریه‌های گوناگون را با بهره‌گیری از برخی از گزاره‌های خود آنها، برطرف کند و تصویر واقعی‌تر از الگوهای رفتاری در روابط بین‌الملل به دست دهد. سازه‌انگاری در چارچوب یک معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی خاص به درک جدیدی از واقعیت می‌رسد و با برهم زدن مرز میان برساخته و واقعیت عینی از یک‌سو و واقعیت و ارزش از سوی دیگر، روش‌های تحلیلی جدیدی ارائه می‌دهد. در این رهیافت، دیگر طبیعت‌گرایی ملاک نیست، بلکه مؤلفه‌های فرهنگی و تفسیرگرایانه در کانون توجه قرار می‌گیرد. بر همین اساس، نقش ذهن در ساختن آن مورد بحث قرار می‌گیرد، به صورتی که دیگر واقعیت سیاسی و بین‌المللی به‌عنوان امری کاملاً عینی و مستقل از درونیات و فرهنگ دانسته نمی‌شود. طبق این نظریه فعالیت‌های انسانی صرفاً در محیط فیزیکی دگرگونی ایجاد نمی‌کند، بلکه به روابط اجتماعی ساختارها و نهادهای اجتماعی نیز شکل می‌دهند و مهم‌تر از آن سازنده واقعیت اجتماعی است. این واقعیت سیاسی و اجتماعی بر اساس شیوه صحبت کردن و اندیشیدن افراد درباره واقعیت نضج می‌گیرد. به این ترتیب، شناخت‌های اجتماعی در شکل‌گیری واقعیت‌های اجتماعی نقش دارند (معینی‌علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۴).

هولیس و اسمیت با دغدغه‌های عمدتاً روش‌شناختی به دو سنت نظری در روابط بین‌الملل اشاره دارند: «یکی رهیافت طبیعت‌گرا است که به شیوه دانشمندان علوم طبیعی می‌کوشد قلمرو حیات انسانی را نیز به‌عنوان بخشی از طبیعت ببیند و به همان شیوه به تبیین آن پردازد و دیگری، این قلمرو را متفاوت می‌داند و در پی فهم روابط بین‌الملل از درون است» (مشیرزاده، ۱۳۹۵: ۱۶).

با تمسک به تقسیم‌بندی روش‌شناختی که هولیس و اسمیت از دو نوع معرفت‌شناختی و روش‌شناختی؛ رهیافت طبیعت‌گرایی علت‌کاو و تبیینی در مقابل رهیافت تفهیمی در روابط بین‌الملل انجام داده است، درنهایت می‌توان چنین ادعا کرد که: سازه‌انگارها در روش‌شناسی خود با ترکیب این دو دیدگاه روش‌شناختی، بر ساخت محیطی واقعیت تأکید می‌کنند و روشی را پیشنهاد می‌دهد که بر همه کنش‌های بازیگران در محیط روابط بین‌الملل توجه دارد و معنامندی کنش‌های ارتباطی را سهیم در معناسازی واقعیت‌های ارتباطی در این محیط معرفی می‌کند.

### ۳. مزیت و لزوم به کارگیری الگوی سازه‌انگارانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

جهان معاصر بر مبنای تکثر هستی‌شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌ها به سوی درک متقابل فرهنگ‌ها و جهان‌بینی‌ها رهسپار است. در حوزه فلسفه و جامعه‌شناسی هستی‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌ها و به تبع آن روش‌شناسی‌های جدیدی شکل گرفته است که به دنبال فهم مشترکی از جهان معاصر هستند. در مکاتب جدید جامعه‌شناختی و اندیشه‌ای، اندیشمندانی نظیر گیدنز و هابرماس به دنبال تحلیل‌های سوابژکتیویستی هستند که نگاه‌های مونیستی و همچنین دوآلیست‌های ساختار و کارگزار را کنار می‌گذارند و به دنبال نگاهی توأمانی بر سوژه و ابژه (ساختار/کارگزار) و گفتگو در بسترهای تفاهمی اجتماعی هستند. رورتی از لیبرال دموکراسی و مشارکت آزادانه افراد جامعه سخن می‌گوید که در فضای گفتگو و تعامل می‌تواند روحیه مدارا، تساهل، تسامح و کثرت‌گرایی را در عین فهم متقابل ایجاد کند (توحیدفام، ۱۳۸۹: ۴۷) سعی روی باسکار بر آن است که ضمن تصحیح و تعدیل رویکرد اثبات‌گرایی، آن را با رویکرد انتقادی و تفسیری ترکیب کند که از آن به واقع‌گرایی انتقادی یاد می‌کنند (محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۵). براین فی به دنبال ایجاد نگرشی است که قائل به اصالت تعدد فرهنگ‌هاست و عنوان می‌کند: «پرسش اصلی فلسفه علوم اجتماعی امروزین نباید این باشد که آیا پژوهش اجتماعی علمی است یا نه؛ بلکه باید این باشد که درک و فهم دیگران - خصوصاً دیگرانی متفاوت - آیا ممکن و مقدور است یا نه و اگر مقدور

است چنین درک و فهمی مشتمل بر چه چیزی است؟» (فی، ۱۳۹۳: ۱۵). با چنین رویکردهای جدیدی به حوزه دانش سیاسی و اجتماعی می‌توان چنین عنوان کرد که سازه‌انگاری به‌عنوان نظریه‌ای در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل، با باور به تکوین متقابل «ساختار- کارگزار»، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری می‌برد و این نکته را بیان می‌کند که ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و در این کنش، بازیگران بر اساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آنهاست، دست به کنش می‌زنند و به نحو متقابل نیز، ساختار به شیوه‌های گوناگون هویت و منافع آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را شکل می‌دهد. نتیجه طبیعی این تحلیل قرار گرفتن سطح تحلیل سیاست خارجی در کنار تحلیل سیاست بین‌الملل خواهد بود و این به مدد هستی‌شناسی بدیلی ممکن شده است که بر نقش ایده‌ها در تکوین واقعیت باور دارد.

درواقع سازه‌انگاری عنوان می‌کند، بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و تلقی‌های خود (که برآمده از هویت آنهاست) دست به کنش متقابل می‌زنند و در این تعامل واقعیت را می‌سازند و آنگاه در تعامل با واقعیت، ساخته می‌شوند. نتیجه طبیعی این تلقی در تبیین رفتار سیاست خارجی یک کشور آن است که دولت‌ها، بر اساس هویت زمینه‌مند خود، جهان را برای خود می‌سازند و بر اساس آن دست به کنش می‌زنند و در این کنش متقابل واقعیت نظام بین‌الملل را می‌سازند، ولی متقابلاً نیز در رابطه با آن ساخته می‌شوند و هویت آنها دچار دگرگونی می‌شود. در اینجا کشورها در مقام بازیگران صحنه بین‌المللی «تفسیر می‌کنند، تصمیم می‌گیرند، اعلام می‌کنند و در نهایت اجرا می‌کنند»، ولی آنها همه این کارها را بر اساس درک خود از جهان انجام می‌دهند. پس در اینجا حکم سازه‌انگاران آن است که «سیاست خارجی عمل بر ساختن است». بدین دلیل است که اسمیت به تأسی از ونت که در چارچوب نظریه سازه‌انگاران ساختار گفته بود: «آنارشی چیزی است که دولت‌ها آن را می‌سازند» و در باره نظریه سیاست خارجی سازه‌انگاران می‌گوید: «سیاست خارجی چیزی است که



دولت‌ها آن را می‌سازند» (Smith, 2001: 38).

بنابراین ضرورت استفاده از نظریه سازه‌انگاری، به‌عنوان راهبردی کلان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از آنجا ناشی می‌شود که؛ سازه‌انگاری با باور به تکوین متقابل ساختار/ کارگزار، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری دعوت می‌کند و می‌گوید که اگر ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و در این کنش، بازیگران بر اساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آنهاست، دست به کنش می‌زنند، متقابلاً، ساختار نیز به شیوه‌های گوناگون هویت، منافع و اهداف آنها را تحت تأثیر قرار و شکل می‌دهد. نتیجه طبیعی این تحلیل، قرار گرفتن سطوح تحلیل سیاست خارجی در کنار سیاست بین‌الملل خواهد بود (Wover, 1990: 335). در واقع، نظریه سازه‌انگاری به دنبال معنا‌مندسازی هویت داخلی کشورهاست و با قابلیت نظری مناسبی که از وجوه معنایی و غیرمادی هویت داخلی کشورها به دست می‌دهد، زمینه‌های مناسبی را برای تحلیل راهبرد کلان سیاست خارجی کشورهایی که ماهیت و هویتی انقلابی دارند، مهیا می‌سازد. در این میان دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ ماهیت و هویتی معنایی و ارزشی به خود گرفته است و عوامل معنوی و غیرمادی در آن از اهمیت زیادی برخوردار است، می‌تواند در راهبردهای کلان برای رسیدن به اهداف خود از این الگوی نظریه‌ای بهره‌مند شود. کما اینکه؛ رویکرد سازه‌انگاران در سیاست خارجی برخلاف الگوهای خردگرایی که بر مدل انسان اقتصادی تأکید می‌کند، بر مدل انسان اجتماعی استوار است. کنشگر اجتماعی، بازیگر خردمند محاسبه‌گر و بهینه‌گرا نیست که به وسیله مجموعه‌ای از اهداف خودپرستانه هدایت شود تا بر اساس آن، راهکارها و ابزارهای مقرون‌به‌صرفه را انتخاب کند. بازیگر اجتماعی، مطابق نقش اجتماعی که در فرایند جامعه‌پذیری ملی و فراملی کسب و در موقعیت جاری اجرا می‌کند، رفتار می‌کند. از این‌رو، انگیزه و محرک اصلی کنش و رفتار سیاست کشورها، نتیجه اقدامات مختلف برای دستیابی به اهداف و منافع مسلم و پیشینی نیست، بلکه رفتاری

خاص به این منظور در پیش گرفته می‌شود که انتظارات بین‌ذهنی مشترک و ارزش‌محور با رفتار مناسب که از هنجارهای اجتماعی متعین و به‌اندازه کافی فراگیر، اعم از داخلی و بین‌المللی سرچشمه می‌گیرد، سازگاری و انطباق دارد. در حقیقت کشورها بر اساس منطق نتایج (سودجویانه) رفتار نمی‌کنند، بلکه اقدام آنها مبتنی بر منطق تناسب است؛ یعنی رفتارهای کشور باید با هنجارها و ارزش‌های بین‌ذهنی خاصی که نقش اجتماعی آنان ایجاد می‌کند، تناسب داشته باشد؛ به عبارت دیگر، بازیگرانی نقش محوری هستند که تلاش می‌کنند برحسب انتظارات ارزشی بین‌ذهنی در مورد رفتار مناسب که از جوامع داخلی و بین‌المللی سرچشمه می‌گیرند، رفتار کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۷-۴۶).

ویژگی‌هایی که برای نظریه سازه‌انگاران برشمرده شد حاکی از این واقعیت است که جهان امروز ما و به تبع آن نظم حاکم بر روابط بین‌الملل در دنیای معاصر از الگوهای ساختارگرا یا کارگزارگرا عبور کرده است و با نگاهی توأمانی، روابط میان ملت‌ها را در دنیای امروز بر پایه فهم‌ها و تفسیرهایی پی‌ریزی می‌کند که اعضای آن از این واقعیت‌ها ادراک می‌کنند. هدف‌گذاری‌ها و راهبردهای موجود در این روابط بین‌المللی به دنبال فهم معناداری از نظام بین‌الملل هستند که هم بتوانند بر روی ساختار تأثیرگذار باشند و هم در جهت منافع خود (کارگزار) از نظام بین‌الملل منتفع باشند. راهبردهای کلان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز در رویارویی با مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند با در نظر گرفتن مزیت‌ها و ارجحیت این نظریه و واقعیت‌های موجود و تفسیرهایی که از این واقعیت‌ها در میان اعضای منطقه‌ای و بین‌المللی موجود است، اهداف و راهبردهای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت خود را پی‌ریزی کند.

#### ۴. راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه

##### به‌عنوان مصداقی در تحلیل سازه‌انگاران از مطالعات روابط بین‌الملل

اگر بخواهیم توضیحی درخصوص سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه بر اساس مبانی الگوی سازه‌انگاران در مطالعات روابط بین‌الملل ارائه دهیم، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده درخصوص راهبردهای کلان سیاست

خارجی جمهوری اسلامی ایران، هویت مبتنی بر ارزش‌ها و هنجارهای مورد قبول این نظام سیاسی است. واقعیت این است که هویت ملی جمهوری اسلامی ایران در بستر ارزش‌ها و هنجارهایی بر ساخته شده است که در درون نظام دانایی و عوامل فرهنگی و تاریخی جامعه آن شکل گرفته است و هویت آن را معنامند می‌کند. ارزش‌ها عناصر تشکیل‌دهنده هویت جمعی یک ملت هستند و هنجارها به معنای انتظارات بین‌ذهنی مبتنی بر ارزش هستند که کنش و رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را هدایت می‌کنند. هنجارهای درونی شده داخلی و هنجارهای فراملی مشترک، هویت و منافع ایران را تعیین می‌کنند که به سهم خود، رفتار خارجی را برمی‌انگیزانند؛ بنابراین، مهم‌ترین عامل و متغیر مستقلی که رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را [در قبال بحران سوریه] تعیین می‌کند، انتظارات ارزشی بین‌ذهنی در مورد رفتار مناسب، یعنی هنجارهای اجتماعی فراملی و ملی است که کشور با آن روبه‌رو است. در این میان، مهم‌ترین عامل تنوع رفتار سیاست خارجی ایران ناشی از هنجارهای اجتماعی داخلی کشور است که در نظم حقوقی، قانون اساسی، ایدئولوژی اسلامی، پیشینه تاریخی و غیره متجلی می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۹-۴۷).

از منظر تحلیل سازه‌انگارانه، عوامل تأثیرگذار بر برساختگی هویت ملی که تأثیرگذار در راهبردهای کلان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است، عبارتند از: (۱) ذهنیت تاریخی ایرانیان؛ (۲) اسلام‌گرایی و مذهب تشیع؛ (۳) موقعیت جغرافیایی استراتژیک ایران؛ (۴) تجربه‌های تاریخی معاصر ایرانیان؛ (۵) جهان سوم‌گرایی؛ (۶) گفتمان انقلاب اسلامی (صبوری و صالحیان، ۱۳۹۲، ۱۷۷) که هر کدام از این عوامل در بر ساخته شدن هویت ملی ایرانیان و به تبع آن راهبردهای کلان جمهوری اسلامی ایران در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی تأثیرگذار بوده است که در ادامه به صورت مصداقی به بررسی این عوامل خواهیم پرداخت.

#### ۴-۱. عامل ذهنیت تاریخی ایرانیان

از منظر عامل ذهنیت تاریخی ایرانیان، همسو با برساختگی هویت ملی در جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال مدیریت بحران

پیش آمده در سال‌های اخیر در سوریه، راهبرد کلان سیاست خارجی ایران برگرفته از نقش تاریخی که ایران در تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی برای خود قائل است، قابل تبیین است. چراکه ایران به‌عنوان کشوری که؛ تاریخ پرفرازونشیب هزاران ساله آن شامل اسطوره‌های ایرانی، جلوه‌های شکوه و عظمت و جنبه‌های افول آن تا دوران معاصر است از یک‌سو مشتمل بر پیشرفت‌های فرهنگی، تمدنی و تشکیل امپراتوری‌های قدرتمند و باشکوه است و از سوی دیگر خاطرات تلخی نظیر تهاجم، اشغال و ویرانی را در حافظه خود دارد. در چارچوب «روایت» از حافظه تاریخی است که مردمان ایران [و به‌تبع آن سیاست خارجی ایران] دوستان و دشمنان خود را تعریف می‌کنند، به نفع یا ضرر آنها اقدام می‌کنند و این اقدامات را مشروعیت می‌بخشند (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۸۲-۶۵). تبلور تأثیر ذهنیت و ادراکات تاریخی ایران را می‌توان در انقلاب اسلامی و فهم انقلابی‌ها از ماهیت، هویت و رسالت انقلاب و نظام برآمده از آن در عالم کنونی دید. از دل این تصویر و فهم تاریخی، نظام اسلامی بیرون آمد و هویت نظام به‌شدت با آن پیوند خورد، به‌گونه‌ای که در راستای آن تلقی‌ها، جمهوری اسلامی برای خود وظیفه‌ای اساسی در جهت ایجاد نظامی نو در عالم تعریف کرد که به دنبال درهم شکستن نظم طاغوتی مسلط در دوران کنونی است (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۲۵)؛ و این ذهنیت تاریخی می‌تواند یکی از عوامل تأثیرگذار در حمایت ایران از سوریه و تقابل با نظام سلطه امپریالیسم باشد.

#### ۴-۲. عامل برساختگی هویت ملی ایرانیان

عامل دیگری که در برساختگی هویت ملی ما ایرانیان و به‌تبع آن در راهبردهای کلان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه مؤثر بوده است، اسلام‌گرایی و مذهب تشیع است. چارچوب فقهی برآمده از اسلام، دولت اسلامی را ملزم به انجام وظایفی مانند قاعده نفی سبیل که سلطه بیگانگان بر مسلمانان را ممنوع و حرام اعلام کرده است، می‌داند. از سوی دیگر، دولت اسلامی وظیفه مبارزه با دارالکفر دشمن برای تغییر رفتار یا نابودی آن، برقراری مناسبات با دیگر ملت‌ها، گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر و درنهایت حفظ

مصلحت مسلمانان را نیز دارد. از دیگر مؤلفه‌های مهم هویتی در این رابطه، عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی هویت ایرانی و اسلامی است که با آمدن مذهب تشیع در ایران، جان تازه‌ای گرفت. اهمیت عدالت در مکتب تشیع تا بدان جا است که عدل به‌عنوان یکی از اصول پنج‌گانه دینی شیعیان شمرده می‌شود. از دیگر مؤلفه‌های هویت دینی مذهب تشیع، درک پویای آنان از مفهوم ظهور و نقش ویژه خود در تحقق این آرمان است. این آرمان، ترجمان اندیشه پیروزی نهایی حق و عدالت بر باطل و ظلم، گسترش ایمان و تشکیل مدینه فاضله در گفتمان شیعی است که در روایات اسلامی / شیعی با رهبری مهدی (عج) محقق می‌شود. واقعه عاشورا و قیام امام حسین (ع) نیز جایگاه ویژه‌ای در نظام فکری-دینی ایرانیان دارد که مفاهیمی چون شهادت، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، توکل و تبری را دربر می‌گیرد که به نحو تمام و کمال کارکرد سیاسی پیدا کرده‌اند و به تفسیر ایرانیان از وقایع سیاسی داخلی و خارج جامعه خود جهت می‌دهند (صبوری و صالحیان، ۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۷۸). این مؤلفه‌های هویت‌ساز، راهبردی را پیش روی دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال مردم سوریه قرار می‌دهد که؛ دفاع از مردم مسلمان این کشور، حمایت از حق مشروع و قانونی ملت سوریه در تعیین سرنوشت خود، عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی اسلامی، جهاد علیه کفاری که به دنبال تسلط بر امور مسلمانان این کشور هستند را به دنبال دارد و کشور سوریه را به‌عنوان کشوری مسلمان در میان امت اسلامی در نظر می‌گیرد که جمهوری اسلامی ایران در مناسبات بین‌المللی خود باید از آن حمایت کند.

#### ۳-۴. موقعیت استراتژیک جغرافیایی ایران

عامل موقعیت جغرافیایی استراتژیک ایران در منطقه نیز از دیگر عوامل تأثیرگذار در برساخت هویت ملی و به تبع آن تأثیرگذار در راهبردهای کلان سیاست خارجی ایران در قبال بحران سوریه است. احساس تعلق داشتن ایرانیان به یک محیط جغرافیایی و نیاز به شناخته‌شدن با ویژگی‌ها و ارکان آن محیط خاص، موقعیت سیاسی و استراتژیک خاص ایران در منطقه و جهان، موقعیت برتر ژئواکونومیکی ایران در مرکز تلاقی محورهای تولید و مصرف انرژی دنیا، موقعیت دریایی ایران

با دسترسی به خلیج فارس، دریای عمان، دریای خزر و بسیاری از عوامل دیگر تأثیرگذار بر ساخت هویت ملی و تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است (صبوری و صالحیان، ۱۳۹۲: ۱۸۰). چراکه دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، برای در امان ماندن از تهدیدهای مرزی ضرورت دارد که این تهدیدهای مرزی را به مناطق فرامرزی هدایت کند و در واقع گردانندگان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از طریق این هویت‌سازی استراتژیک سعی در چینش نظم جدیدی در نظام بین‌الملل و مناسبات منطقه‌ای هستند که مرزهای امنیتی کشور را به مناطق فرامرزی بکشانند که حضور ایران در کشور سوریه را برای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ضروری می‌کند.

#### ۴-۴. تجربه تاریخی معاصر ایرانیان

این عامل نیز از دیگر عوامل تأثیرگذار بر شکل‌دهی هویت برساخته ایرانیان است. منطق تکوینی سازه‌انگاری همان‌طور که انسان را موجودی شکل گرفته در جامعه می‌داند، کلیت جامعه را نیز موجودیتی شکل گرفته در تاریخ می‌داند. از این حیث است که سازه‌انگاری به مثابه دیدگاهی تاریخی‌گرا به برساختگی جامعه، انسان و همه امور اجتماعی دیگر باور دارد. انسان‌ها و جوامع همان‌گونه که حاصل تاریخ جامعه خود هستند، به‌نوعی سازنده آن تاریخ نیز هستند. انسان امروزی در عاملیت خود در جهت برساختن جهان، به روایت مجدد تاریخ گذشته می‌پردازد و به‌نوعی تاریخ خود را از منظر امروز می‌سازد (ریکور، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۵۸-۱۵۷، ۲۹۰-۲۳۸). تاریخ معاصر ایران پر است از وقایع و تجربیات خیانت‌باری که از طریق دولت‌های متخاصم - به‌ویژه آمریکا - بر شالوده آن اعمال شده است و ذهنیت تاریخی ایرانیان نیز از این تجربه‌های تاریخی، برساخته شده است. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز به پیروی از این ذهنیت تاریخی، دوستان و دشمنان خود را برمی‌گزیند و اهداف و راهبردهای کلان منطقه‌ای و بین‌المللی خود را ساماندهی می‌کند. از دل چنین تجربه‌های تاریخی است که آمریکا به‌عنوان دشمن اصلی ایران شناخته می‌شود و در بحران سوریه نیز سعی در تقابل با سیاست‌های سلطه‌جویانه آمریکا در منطقه می‌شود.

#### ۴-۵. جهان‌سوم‌گرایی

این عامل نیز از دیگر عوامل تأثیرگذار بر ساخت هویت ملی ایرانیان و تأثیرگذار بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه است. جهان‌سوم‌گرایی، نوعی گفتمان و نظام معنایی در سطح بین‌المللی است که ماهیتی ضداستعماری، ضدامپریالیستی و ضدهژمونیک دارد. این ساختارنگاری مخالف وضع و نظم سیاسی-اقتصادی بین‌المللی موجود است که به دنبال اصلاح و تعدیل آن جهت نیل به نظم و وضع مطلوب برای تأمین منافع کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه جنوب است. جمهوری اسلامی ایران زمینه‌های مساعدی برای گرایش به جهان‌سوم‌گرایی دارد. چراکه نخست، ایران از کشورهای در حال توسعه جنوب به حساب می‌آید؛ دوم، اگرچه در تاریخ معاصر به صورت رسمی مستعمره نبوده، اما به شدت زیر نفوذ روسیه تزاری، انگلستان و در نهایت آمریکا بوده است و اینها با تجربه‌های استعماری کشورهای جهان سوم تجانس بسیاری دارد؛ سوم، عدالت‌طلبی در طول تاریخ همواره یکی از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان بوده است که تجلی آن در سیاست خارجی با بسیاری از اصول و اهداف کشورهای جهان سوم در مناسبات بین‌المللی هم‌مسیر است (دهقانی‌فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۱۲-۱۱۴)؛ بنابراین با چنین دلایلی در خصوص برساختگی عامل هویتی جهان‌سوم‌گرایی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه به تقابل با سلطه استعمارگران خارجی ختم می‌شود.

#### ۴-۶. گفتمان انقلاب اسلامی

یکی دیگر از عوامل هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، گفتمان انقلاب اسلامی و فضای متنی حاصل از آن است. فرهنگ گفتمانی انقلاب اسلامی به عنوان نظامی معنایی، تأثیر مستقیمی بر فرهنگ گفتمانی و دال‌های گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است. این فضای گفتمانی تا حد زیادی متأثر از جایگاه، زبان و نظم گفتاری رهبران انقلاب اسلامی به‌ویژه امام خمینی (ره) بوده است. با توجه به تمایلات عمیقاً دینی مردم ایران و جایگاه ولی‌فقیه در اندیشه آنان پس از انقلاب که آن را با خوانشی ویژه از حضرت امام (ره) آموخته بودند،

گرایش‌های کاریزماتیک آنان به حضرت امام (ره) که ریشه عمیق در فرهنگ سیاسی ایران دارد، امری کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. حوادث پس از انقلاب و واکنش‌های جهانی به انقلاب نیز یک‌سری عوامل شتاب‌دهنده و تثبیت‌کننده بود که مزید علت شدند تا این نگاه و گفتمان انقلابی به نظامی معنایی و منبع هویت‌ساز برای کنش در عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شود (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۱۶-۱۱۴). این گفتمان بر دفاع از مظلوم در برابر ظالم و دفاع از امت اسلامی در برابر کفار تأکید فراوان دارد و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز در قبال بحران سوریه و تقابل آن با آمریکا و امپریالیسم غربی در این راستا قابل تبیین است.

با توجه به نمونه‌ای مصداقی که از تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در الگوی سازه‌انگارانه ارائه شد، اکنون می‌توان ضرورت به‌کارگیری این الگو در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بر مبنای عوامل هویتی در نظر گرفت که در آن ارزش‌ها و هنجارهای برساخته شده در هویت ملی بر منافع سودجویانه مکاتب خردگرایی روابط بین‌الملل ارجحیت دارد و جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان بازیگری در محیط بین‌الملل باید در نظر گرفته شود که برحسب معانی ذهنی، زبانی، ارزشی و هنجاری خاص خود در این عرصه دست به کنش می‌زند و بر اساس هویت زمینه‌مند خود، راهبردهای کلانی را برای خود می‌سازد و متقابلاً در مواجهه با آن نیز معانی و کنش‌هایش ساخته می‌شود. عوامل معنوی و غیرمادی دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران بر مناسبات بین‌المللی تأثیر می‌گذارد و ما نیز از نظام ارزشی و هنجاری نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیریم. هویت داخلی ما بر وجوه معنایی مناسبات بین‌المللی تأثیرگذار است و متقابلاً دایره معانی موجود در نظام بین‌الملل بر راهبردهای سیاست خارجی ما نیز تأثیر می‌گذارد و به همین دلیل می‌توان نظریه سازه‌انگارانه را به‌عنوان الگویی در تحلیل‌های روابط بین‌الملل در نظر گرفت که به‌کارگیری آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند راهگشای بسیاری از مسائل سیاست خارجی ما باشد.



## نتیجه‌گیری

هدف اصلی ما در پژوهش حاضر تبیین این موضوع بود که در تکرار هستی‌شناسی‌ها، معرفت‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌هایی که در جهان امروز و در حوزه مطالعاتی دانش سیاسی وجود دارد، نظریه سازه‌انگاری به‌عنوان رویکردی کاربردی در مطالعات روابط بین‌الملل، می‌تواند به‌عنوان الگویی مناسب در تحلیل و فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باشد.

بنابراین در مقاله حاضر سعی بر این شد که با ارائه چارچوبی نظری از نظریه سازه‌انگاری در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل، جایگاه نظری این رویکرد و ریشه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی آن را تبیین کنیم و سازه‌انگاری را به‌عنوان الگویی مناسب برای تحلیل سیاست خارجی در دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم.

در واقع، نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل حاصل نگرش‌های توأمانی و میان‌بردی به واقعیت‌ها و مسائل پیش روی نظام بین‌الملل است که رعایت اصول و مبانی نظری و عملی این نظریه‌ها می‌تواند به‌عنوان راهبردی علمی و کارآمد برای دستگاه سیاست خارجی به حساب آید. نظریه سازه‌انگاران را می‌توان در زمره نگرش‌هایی به جهان معاصر در نظر گرفت که سعی در تبیینی ترکیبی و معنامند از نظم حاکم بر روابط بین‌الملل دارد که در آن علاوه بر توجه بر واقعیت‌های متعین در نظام بین‌الملل، تأکید بر فهم‌ها و واقعیت‌هایی دارد که برساخته بازیگران و اعضای جامعه بین‌المللی است و سازه‌انگاران مدعی آن هستند که با تبیین چنین دیدگاهی می‌توان به فهم مشترکی از روابط میان دولت‌ها و ملت‌ها در نظام بین‌الملل نائل آمد. با توضیحاتی که از تحلیل راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه ارائه شد، می‌توان کارایی این الگوی مطالعاتی را در تبیین منطقی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌های مختلف روابط بین‌المللی تبیین کرد و با مطالعه ریشه‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این رویکرد مطالعاتی می‌توان ضرورت استفاده از چنین رویکردهایی را در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل و سیاست خارجی تبیین کرد.

بنابراین شناخت و به‌کارگیری اصول و مبانی نظری این نگرش‌ها در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل می‌تواند عاملان و مسئولان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را با رویکردها جدیدی همراه سازد که استفاده از این الگوها، بسترهای مطالعاتی مناسبی را برای فرایند تصمیم‌سازی و تعیین راهبردهای کلان در وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران مهیا می‌سازد.

## منابع

- امیرمحمدی، محمد (بی‌تا)، «نظریه سازه‌نگاری»، سایت اینترنتی پایگاه تخصصی سیاست بین‌الملل، قابل دسترس در: <http://political.ir/post-339.aspx>
- بشیری، حسین (۱۳۹۶)، *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی)*، چاپ دوازدهم، تهران: نگاه معاصر.
- توحیدفام، محمد (۱۳۸۹)، «نقش و تأثیر پارادایم‌های روش‌شناختی و معرفت‌شناختی بر نظریه‌های جدید جامعه‌شناسی سیاسی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال پنجم، شماره دوم: ۶۵-۲۹.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۷)، «مناظره چهارم: گسست پارادایمیک در حوزه نظری روابط بین‌الملل»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، شماره ۲.
- دوثرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۹۳)، «نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل»، ترجمه: وحید بزرگی و علیرضا طیب، چاپ هفتم، تهران: قومس.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و وحید نوری (۱۳۹۱)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران اصول‌گرایی*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۸)، *تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- ریکور، پل (۱۳۸۳)، *زمان و حکایت* (کتاب اول) پیرنگ و حکایت تاریخی، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: نی.
- سیدامامی، کاووس (۱۳۸۷)، «پژوهش در علوم سیاسی (رویکردهای اثبات‌گرا، تفسیری و انتقادی)»، چاپ دوم، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۹۶)، *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل (مبانی و قالب‌های فکری)*، چاپ دوازدهم، تهران: سمت.
- سیمبر، رضا و ارسلان قربانی (۱۳۹۴)، *روابط بین‌الملل و دیپلماسی صالح در نظام متحول جهانی*، چاپ پنجم، تهران: سمت.
- صبوری، ضیاءالدین و تاج‌الدین صالحیان (۱۳۹۲)، «آزمون‌پذیری نظریه سازه‌نگاری در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت‌های نهم و دهم»، *علوم سیاسی*، سال اول، شماره ۹: ۲۰۳-۱۶۱.

- فی، برایان (۱۳۹۳)، *فلسفه امروزی علوم اجتماعی: نگرشی چند فرهنگی*، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ پنجم، تهران: طرح نو.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۴)، *روابط بین الملل (نظریه‌ها و رویکردها)*، چاپ دهم، تهران: سمت، چاپ دهم.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، «سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی»، *واهب‌رد*، شماره ۳۱: ۱۶۰.
- لینکلتر، آندرو (۱۳۸۶)، «نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی»، *سیاست خارجی*، سال بیست و دوم، شماره ۸۵.
- متقی، ابراهیم و حجت کاظمی (۱۳۸۶)، «سازه‌نگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *سیاست*، سال سی و هفتم، شماره ۴: ۲۳۷-۲۰۹.
- محمدپور، احمد (۱۳۸۹)، *روش در روش: درباره ساخت معرفت در علوم انسانی*، تهران: جامعه‌شناسان.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۶)، *روش تحقیق معاصر در علوم سیاسی (مباحثی در سیاست و روش)*، تهران: قومس.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۵)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، چاپ یازدهم، تهران: سمت.
- معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۵)، *روش‌شناسی نظریه‌های جدید در سیاست*، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- معینی علمداری، جهانگیر و عبدالله راسخی (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی سازه‌نگاری در حوزه روابط بین‌الملل»، *تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، سال دوم، شماره چهارم: ۲۱۴-۱۸۳.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۵)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲)، «سازه‌نگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی» *سیاست خارجی*، سال هفدهم، شماره ۶۸.
- هارتمن، یورگن (۱۳۹۴)، *روابط بین‌الملل*، ترجمه جواد قدسی، تهران: سمت.

- Checkel, J. T. (1998), "The constructive turn in international relations theory", *World politics*, Vol.50, No.2: 324-348.
- Crotty, M. (1998), *The foundations of social research: Meaning and perspective in the research process*, Sage.
- Dessler, D. (1989), "What's at stake in the agent-structure debate?", *International organization*, Vol.43, No.3: 441-473.
- Gergen, K. J. (2001), *Social construction in context*, Sage.
- Giddens, A. (Ed.). (1974), *Positivism and sociology*, Heinemann Educational Publishers.
- Griffiths, M. (2013), *Realism, idealism and international politics: a*

*reinterpretation*, Routledge.

- Kubáľková, V. (2001), "Foreign policy, international politics, and constructivism", *Foreign policy in a constructed world*, Vol.4: 15.
- Neufeld, M. (1994), *Reflexivity and international relations theory. Beyond Positivism: Critical Reflections on International Relations*, London: Lynne Rienner, 11-35.
- Smith, S. (2001), "Foreign policy is what states make of it: social construction and international relations theory", *Foreign policy in a constructed world*, Vol.4: 38.
- Vasquez, J. A. (1995), *The Post-Positivist Debate: Reconstructing Scientific*, International Relations Theory Today, 217.
- Vygotsky, L. S. (1978), *Mind in society: The development of higher mental process*, Harvard University Press
- Waver, ole (1990), "The Language of foreign policy", *Journal of peace research*, Vol.27, No.3: 335-343
- Wendt, A. (1991), "Bridging the theory/meta-theory gap in international relations", *Review of International Studies*, Vol.17, No.4: 383-392.
- Wiener, A. (2003), "Constructivism: the limits of bridging gaps", *Journal of International Relations and Development*, Vol.6, No.3: 252-275.

